

سال دوم

جلسه ۹۵

سال تحصیلی ۹۰ - ۹۱

۱۲ / ۲ / ۹۱ یکشنبه

بحث سوم:



نکته اول :

مرحوم آخوند

اسماء اشاره + ضمائر غایب ← وضع شده اند برای آنکه به معانی خود اشاره کنند
ضمائر مخاطب ← وضع شده اند تا به وسیله آنها با معانی آنها **تخاطب** برقرار شود.

نکته دوم:

مرحوم آخوند

وضع، موضوع له و مستعمل^۱ فیه = عام

آنچه باعث تشخیص می شود «اشاره خارجی» است

پس تشخیص ناشی از اشاره خارجی، تشخیص وجودی است و نه جزئیت معنایی

لذا وضع و موضوع له و مستعمل فیه به عمومیت خود باقی است.

ان قلت و قلت

ما می گوئیم

ان قلت :

دوگانگی ظاهری در عبارت مرحوم آخوند

۱. «الاسماء الإشاره وضعت لیشار بها إلی معانیها»

«اشاره» = داخل در معنی است

۲. «فدعوی أن المستعمل فیه فی مثل «هذا» ... إنما

هو المفرد المذکر»

«اشاره» داخل در مستعمل فیه نیست

قلت :

مراد آخوند آن است که

شرط واضح آن است که این لفظ را در

جایی به کار ببرد که می خواهد اشاره کند

اشکال مرحوم مروج

اشکال اول

وقتی گفته شد : که امکان دارد اشاره داخل در موضوع له باشد و امکان دارد داخل نباشد
نمی شود گفت : پس داخل نیست چراکه امکان دلیل وقوع نیست

*

در امر لغت شناسی و معنی شناسی باید به سراغ روش های تحقیق مخصوص به خود رفت

ما می گوئیم

«وضع عام، موضوع له خاص» امکان ندارد

و می توانیم به سبب عدم امکان، دست از سخنانی که موضوع له را خاص بر می شمارند، بکشیم.

پس :

اگر گفتیم «اشاره» داخل در موضوع له است، باید به گونه ای آن را تصویر کنیم که موضوع له خاص نباشد.

اشکال مرحوم روحانی

اشکال دوم

اشاره خارجی فقط به جزئی ها تعلق می گیرد و نمی توان به طبیعت یا کلی اشاره کرد.

حال اگر گفتیم موضوع له و مستعمل فیه در اسماء اشاره، «عام» است

نمی توانیم بگوییم که اسماء اشاره وضع شده تا به وسیله آن ها به معنای آنها اشاره کنیم.

چراکه امکان اشاره حسیه خارجی به معنای کلی وجود ندارد

اشکال دوم

اشکال مرحوم روحانی

قلت :

اولاً :

«اراده الفرد من الكلی» خلاف مدعای آخوند است
چراکه در این گونه موارد، استعمال «مجازی» است و
مستعمل فیه، جزئی است

ثانیا :

این موارد، از باب «استعمال کلی در فرد» نیست بلکه
از باب «تطبیق کلی بر فرد» است

ان قلت :

همانطور که می توانیم لفظ کلی (مثلا انسان)
را به کار ببریم و از آن فرد را اراده کنیم، می
توانیم اسماء اشاره (عام) را به کار ببریم و از
آن جزئی را اراده کنیم

ثانیا

ما می گوئیم

اگر بگوئیم :

اجزاء قضایای لفظیه باید طابق النعل بالنعل با خارج یکی باشد (نظر حضرت امام)

در این صورت :

نسبت نمی تواند باعث پیدایش خبر باشد، بلکه «خبر شدن» ناشی از «هیأت» است که حکایت تصدیقیه است.

**

اگر بگوئیم :

تطابق قضیه لفظیه با عالم خارج لازم نیست و اساساً نسبت تامه و ناقصه کلامی حاکی از وجود رابط خارجی هم نیستند

در این صورت :

هیأت جمله خبری، چیزی جز نسبت تامه کلامی نیست کما اینکه هیأت های ناقصه هم عین نسبت های ناقصه کلامی هستند) و چون حکایت می کند از نفس الأمر، دلالت تصدیقیه دارد.

ثالثا

ما می گوئیم

طبق مبنای مختار:

هیأت خبری همان نسبت تامه کلامی است

که وضع شده تا از «اتحاد وجودی موضوع و محمول» در خارج حکایت کند.
اگر در عالم خارج چنین وجود واحدی بود قضیه صادق است و إلا کاذب است.

در قضایای سالبه، نسبت تامه کلامی وضع شده

تا از «عدم اتحاد وجودی موضوع و محمول» حکایت کند

اگر در خارج اتحادی وجودی نیست، قضیه سالبه، صادق است و إلا کاذب است

رابعاً

ما می گوئیم

طبق مبنای مختار:

دلالت تصدیقیه ، ناشی از «همین نسبت تامه کلامی» است

خامساً

ما می گوئیم

حکم جملات «اسمیه فعلیه المحمول» و جملات فعلیه :
موکول است به شناخت وضع در افعال که آن هم تابعی از بحث مشتق است

مرکبات ناقصه

هیأت مرکبات ناقصه :

همان نسبت ناقصه کلامی است و از نسبت بین دو طبیعت حکایت می کند .
اما هیچ نحوه حکایتی از تحقق نفس الأمری آن نسبت ندارد